

جلوه‌های امداد الهی در سوره انفال

بخش دوم

آیت الله محمد هادی معرفت

ترجمه: میرزا علیزاده

«يسألونك عن الأنفال قل الأنفال لله و آل الرسول»

از تو درباره انفال می‌پرسند. بگو: انفال از آن خدا و پیامبر ﷺ است.

«يسألونك الانفال» هم خوانده شده است .

ابن جنی گفته است: این قرائت، بیانگر علت قرائت اول است، زیرا پرسش آنان درباره انفال، به این علت بود که خواهان آن بودند و این که کیفیت آن چگونه است و آیا درخواست انفال جایز است؟ ولی قرائت دوم به درخواست انفال و هدف از پرسش درباره آن، تصریح می‌کند .

انفال جمع نَفْل، به معنای زیادی از هر چیز است . گویا آنان خواهان مقدار غنیمتی بودند که پس از تقسیم زیاد می‌آید . آنان در صفایای^(۱) غنایم بدر طمع کردند . صفایای غنایم از آن خدا و رسولش است و پیامبر در هر راهی که بخواهد، آن را مصرف می‌کند .

۱. «صفایا» یعنی غنایمی که سردار لشکر برای خود برگزیند . م .

جلوه‌های امداد الهی در سوره انفال (۲)..... ۱۱

از آیات برمی‌آید که رزمندگان در مورد این صفایا با هم دشمنی کردند و این بیانگر حرص و آز آنان درباره مال اندک و فناپذیر دنیاست؛ چیزی که دوری از آن برای مسلمانان مخلص، شایسته است و به همین علت، در ادامه می‌فرماید:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱»

پس، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و میان برادرانی را که با هم

ستیزه دارند آشتی دهید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر مؤمن هستید.

امر به تقوا، رعایت جانب خدا را نمودن است. مؤمن در امور زندگی خویش تقوای الهی را رعایت می‌کند. نه زیاده روی می‌کند و نه کم روی. و در اضافه بر آنچه خداوند برایش مقرر کرده است، طمع نمی‌کند.

«ذات» یعنی آفرینش و اساس. گفته می‌شود: فلانی در ذاتش صالح است؛ یعنی در آفرینش و سرشتش درستکار و نیکوکار است. و ذات البین کنایه از امری است که بین آنان واقع شد و آن نزاع و دشمنی در مورد غنایم و انفال بود.

دستور به اصلاح ذات البین، یعنی این که گروه مسلمانان همدیگر را رعایت کنند تا با مسالمت و دوستی زندگی کنند و با هم نزاع نکنند، زیرا شکست می‌خورند و طراوت آنها از بین می‌رود.

عبادة بن صامت گفته است:

«این آیه درباره ما - رزمندگان جنگ بدر - نازل شد، هنگامی که درباره نقل اختلاف

کردیم و در این مورد از خودمان بد اخلاقی نشان دادیم. سپس خداوند آن را از دست ما

گرفت و به پیامبر ﷺ واگذار کرد.»^(۱)

آشتی و سازش در گرو فرمانبرداری از خدا و پیامبرش و شرط ایمان به خداست.

سپس به وصف مؤمنان راستین پرداخته، می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلِيَتْ

عليهم آياته زادتهم إيماناً و على ربهم يتوكلون^۲ الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۳ أولئك هم المؤمنون حَقًّا لهم
درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم^۴»

مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دلهاشان
ترسان می‌گردد، و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود ایمانشان
افزون می‌گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

آنان که نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.
مؤمنان حقیقی آنان هستند، برای آنان درجات (فوق العاده‌ای) نزد
پروردگارشان است و برای آنها آمرزش و روزی بی‌نقص و عیب است.

ایمان باید صورتی عملی و خارجی داشته باشد تا وجود قلبی ایمان در آن جلوه‌گر
شود و حضورش را در قلب ثابت کند و بیانگر حقیقت ثابتش در روح باشد، همان طور که
پیامبر ﷺ فرمود:

«لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالْتَّمَنِّي وَلَا بِالتَّحَلِّي وَ لَكِنْ هُوَ مَا وَقَرَ فِي الْقَلْبِ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ»^(۱)
«ایمان به آرزو و تظاهر نیست، بلکه ایمان آن است که در قلب ثابت باشد و عمل هم
ثبوت قلبی آن را تصدیق کند.»

پس ترس قلب، که همان خوف و خشیت دل است، به هنگام یاد خدا و نمایان شدن
بزرگی خداوند در دل و این که بداند خداوند در کمین^(۲) اوست، از نشانه‌های ایمان است:
«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^(۳).

و اما هر کس از مقام پروردگارش ترسید و نفس خود را از پیروی هوای
نفس بازداشت، بهشت جایگاه اوست.

همان گونه که هر گاه آیات الهی بر او تلاوت می‌شود، شناختش نسبت به پروردگار و

۱. دیلمی این روایت را در مستند الفردوس آورده است. (فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۸۰۱).

۲. «أَنَّ رَبَّكَ لَبَلْمُرَّادِ». فجر / ۱۴. (بدرستی که پروردگارت در کمین است).

۳. نازعات / ۴۱ - ۴۰.

یقینش نسبت به مواضع بخشنده‌گی و خشم او افزون می‌شود:
«وإذا ما أنزلت سورة فمنهم من يقول أئیکم زادته هذه إیماناً فأما الّذین امنوا فزادتهم إیماناً وهم یستبشرون»^(۱).

و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود برخی از آنان (به دیگران) می‌گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟ (به آنها بگو): اما کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمانشان را افزود و آنها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند.

«هو الّذی أنزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا إیماناً مع إیمانهم»^(۲).

او خدایی است که آرامش را در دل مؤمنان قرار داد تا بر ایمانشان بیفزاید. این آیات و آیات مشابه آنها بر تفاوت درجات ایمان و افزایش آن در دلها دلالت می‌کند. در حدیث است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَهْمٍ، عَلَى الْبِرِّ وَالصُّدُقِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ، ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ، فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَهْمُ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمَلٌ. وَقَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمِ، وَ لِبَعْضِ السَّهْمِينَ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ، حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى السَّبْعَةِ» ثُمَّ قَالَ: «لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمِينَ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِينَ ثَلَاثَةَ فَتَهْظُوهُمْ»^(۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند ایمان را بر هفت سهم قرار داد: بر نیکوکاری، راستگویی، یقین، خشنودی، به جا آوردن وعده، دانش و شکیبایی. سپس این سهام را بین مردم تقسیم کرد. پس هر کس این هفت سهم در او باشد، او کامل و پذیراست^(۴)، و برای برخی از مردم یک سهم

۱. توبه/۱۲۴.

۲. فتح/۴.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲؛ مجلسی، میرآة العقول، ج ۷، ص ۲۷۲. گفته می‌شود: «بهظه الامر او الثقل»؛ یعنی بر او بار سنگینی نهاد و موجب سختی تحمل آن شد.

۴. یعنی تاب تحمل معارف بلند را دارد. م.

قرار داد و برای برخی دو سهم و برای بعضی سه سهم، تا این که به هفت سهم رسیدند.

سپس فرمود: بر صاحب یک سهم، دو سهم را بار نکنید و نه بر صاحب دو سهم سه سهم را، زیرا آنان را دچار دشواری می‌کنید.

اگر ایمان را به پیمان قلبی تفسیر کنیم، در این صورت قابل کم و زیاد شدن است و در نتیجه، دارای درجاتی می‌گردد و آیات و روایاتی که در این مورد (کم و زیاد شدن ایمان) وجود دارد، به همین معنا تفسیر می‌شود و به نظر ما این معنا بهتر است. فخر رازی گفته‌است: «طبق نقل واحدی - این سخن مورد قبول تمام دانشمندان است که: هر کس دلایل بیشتر و قویتری داشت، ایمان او زیادتر است؛ یعنی ایمان قلبیش محکمتر و مطمئنتر است، زیرا فراوانی دلایل و قوی بودن آنها شک را از بین می‌برد و یقین را قوی می‌کند و دانش یقینی، به خود یقین تبدیل می‌شود تا این که به مرتبه شهود روحی می‌رسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرَدَدْتُ يَقِينًا»^(۱)

اگر پرده کنار رود بر یقین من افزوده نگردد.

علامه طباطبایی رحمته الله درباره کم و زیاد شدن ایمان، گفتاری کامل و فراگیر دارند که در تفسیر سوره فتح آن را آورده‌اند.^(۲)

* * *

صفاتیی که در آیه کریمه نشانه ایمان هستند عبارتند از:

۱. ترس از خدا هر گاه یاد خدا شود؛

۲. افزایش ایمان به هنگام تلاوت آیات الهی؛

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۱۱۸ با تصرف و افزایش و تلخیص و نیز به جزء ۲۸، ص ۸۱- ۸۰ همین مأخذ مراجعه کنید.

۲. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

۳. توکل در همه امور؛

۴. برپا داشتن نماز همراه با محافظت بر آن؛

۵. بزرگواری روحی به وسیله انفاق در راه خدا.

این مجموعه شرایط ایمان است، هر گاه این شرایط در قلب به وجود آمد، ایمان به خدا از سرِ راستی خواهد بود و فرد مؤمن در نزد خدای متعال درجاتی همراه با یک روزی بزرگوارانه دارد که بین سلامت دین و دنیا و سعادت دنیا و آخرت را جمع می‌کند و این، پیروزی آشکار است.



بحث دیگر این که آیا وصفی که در این آیات آمده است، وصفِ کمالِ ایمان است یا وصفِ اصلِ وجودِ ایمان؟ به دلیل «انما» و تأکید در آیه که می‌فرماید: «اولئك هم المؤمنون حقا»؛ یعنی حقیقت آن است که هر کس دارای این صفات پنج‌گانه باشد، مؤمن راستین و حقیقی است. در نتیجه غیر از این افراد، اصلاً مؤمنی وجود ندارد.

بنابراین، تعبیر به «حق» در این جا، دلیل بر این است که غیر از او، «ناحق» است. و پس از حق آیا چه چیزی جز گمراهی هست؟ (فماذا بعد الحق الا الضلال)؟ برخی از قرآن‌مفسر برخی دیگر است. پس آنچه حق نبود، عین گمراهی است. بنابراین، صفت «المؤمنون حقا»، در مقابل «المؤمنون ایماناً غیر کامل» نیست، چه این که تعبیرات قرآن دقیق است و ابداً تعارف نمی‌کند. در نتیجه، هر کس این صفات در او نباشد، مؤمن نیست و قلبش با خداوند، پیمانِ ایمان حقیقی و راستین نبسته است.



پس از آن، سیاق سوره، واقعه بدر را به نمایش گذاشته و علل تکوینی آن را، از زمانی که پیامبر ﷺ به همراه یارانش از مدینه به قصد جلوگیری از تجارت قریش خارج شدند، بیان می‌کند؛ خروجی که سرانجام به جنگی سخت انجامید؛ جنگی که مسلمانان در صدد آن نبودند، بلکه فقط خدا چنین اراده کرده بود تا با اراده و حکمش حق را به حق‌دار برساند، اگر چه بدخواهان را خوش نیاید و به طور خلاصه رویدادها و پیامدها و مواضع مسلمانان و احساسات آنان را در برابر این حوادث به نمایش می‌گذارد. اگر چه

برنامه ریزی‌ها از آسمان و بر خلاف خواست اهل زمین نازل می‌شد و مطالب دیگری که آیاتِ کریمه (زیر) بدان اشاره دارد:

« كما أخرجك ربك من بيتك بالحقّ وإنّ فريقاً من المؤمنين لكارهون ۵ يجادلونك في الحق بعد ما تبين كأنّما يساقون إلى الموت وهم ينظرون ۶ وإذ يعدكم الله إحدى الطائفتين أنّها لكم وتوّدون أنّ غير ذات الشوكة تكون لكم ويريد الله أن يحقّق الحقّ بكلماته و يقطع دابر الكافرين ۷ ليحقّق الحقّ و يبطل الباطل و لو كره المجرمون ۸ »

(ناخشنودی پاره‌ای از شما از چگونگی تقسیم غنایم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه‌ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).

آنان با این که می‌دانستند این فرمان خدا است. باز با تو مجادله می‌کردند (و آن چنان ترس و وحشت آنان را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و (آن را با چشم خود) می‌نگرند.

و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود، اما شما دوست می‌داشتید آن که دشوار نیست (کاروان) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)، ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشکر قریش درگیر ساخت). تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

« كما أخرجك ربك من بيتك »؛ یعنی از مدینه با اکراه گروه بزرگی از یاران.

این، تشبیه و ضرب المثلی است برای این که فرمانی جز فرمان خداوند نیست، زیرا خداوند آنچه را به صلاح بندگان است، برای آنان تدبیر می‌کند تا یقین کنند که خیر و صلاح همان است که خداوند آن را برمی‌گزیند و مردم جز آنچه را اکنون جلو رو دارند،

نمی‌دانند و غیب از آنان پوشیده‌است.

«يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ» دربارهٔ خروج با تو جدال می‌کنند، دربارهٔ بازگشت بدون جنگ، دربارهٔ تقسیم انفال پس از آن که برای آنان آشکار شد که حق همان است که خداوند آن را تقسیم و بدان حکم کرد؛ یعنی پس از اتمام حجّت بر آنان.

«كَأَنَّهُمْ يَسْأَلُونَ الِى الْمَوْتِ» گمان کردند که جهاد در راه خدا مرگی فوری و ناگهانی است. این حالتی است که نفس ناتوان بشر در مقابل خطر محسوس از خود نشان می‌دهد، و اثر رویارویی واقعی - به رغم باور قلبی - در آن هویدا می‌شود.

تصویری که قرآن ترسیم می‌کند، شایسته است که ما را در ارزیابی اعتقادیمان در رویارویی با واقع فروتن نماید تا از توان نفس بشری و اضطرابات آن به هنگام رویارویی با واقعیت غافل نشویم و هنگامی که آن را در این رویارویی مضطرب می‌بینیم - به رغم آرامش قلبی به وسیلهٔ عقیده - از خود و همهٔ بشریت ناامید نشویم. بنابراین، برای این نفس کافی است که پس از این رویارویی ثابت بماند و راه بیفتد و با خطر فعلی روبرو شود و در لرزش اول پیروز شود و اگر در راه راستی که اسلام برایش ترسیم کرده‌است ثابت و مقاوم بماند بزودی از سوی خداوند برایش پیروزی خواهد آمد.

«وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ» کاروان یا گروه مردان، کاروان یا مردانی که برای جنگ آمده بودند.

«وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ»؛ یعنی کاروان بازرگانی که (جنگیدن با او) راحت بود. «الشُّوْكَة» یعنی تیزی و شدّت، برگرفته از شُوك، گیاهی درشت که دارای خارهایی مثل سوزن تیز است.

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»، به وسیلهٔ حوادثی در زندگی انسان که او را بشدّت تکان می‌دهد و احساسات او را به سوی واقعیت زندگی و تدابیر آسمانی متوجه می‌کند. و به این وسیله (احقاق حق) نسل کافران را بر می‌اندازد تا با سخنانش حق را ثابت و باطل را محو و نابود کند، هر چند بدکاران را خوش نیاید.



سپس اسلوب سخن در شرح حال مسلمانان در خلال جنگ ادامه می‌یابد و این که

آنان در بد حالی و سختی افتادند «تا معلوم شود چه کسی خدا و رسولش را با ایمان قلبی یاری می‌کند»: (لِیَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ وَرَسُولَهُ بِالْغَيْبِ)^(۱) و با حال فروتنی در برابر خدای خویش، از او درخواست کمک و شتاب در پیروزی را نمودند و خداوند هم آنان را با پیروزی نزدیک و مستقیم یاری کرد. «و هر کس خدا را یاری کند البته خدا هم او را یاری خواهد کرد که خداوند در منتهای اقتدار و توانایی است» (و لِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ)^(۲).

«اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مردفين ۹ و ما جعله الله الا بشري و لتطمئن قلوبكم و ما النصر الا من عند الله ان الله عزيز حكيم ۱۰ اذ يغشيكم النعاس امانة منه ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان و ليربط على قلوبكم و يثبت به الاقدام ۱۱ و اذ يوحى ربك الى الملائكة اني معكم فثبتوا الذين آمنوا سألقي في قلوب الذين كفروا الرعب، فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم كل بنان ۱۲ ذلك بانهم شاقوا الله و رسوله و من يشاقق الله و رسوله فان الله شديد العقاب ۱۳ ذلكم فذوقوه و ان للكافرين عذاب النار ۱۴».

(به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت:) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم.

ولی خداوند این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد و گر نه پیروزی جز از طرف خدا نیست. خداوند توانا و حکیم است. (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود شما

۱. حدید/۲۵.

۲. حج/۴۰.

را فرا گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌های شما را محکم و گام‌ها را با آن ثابت دارد.

(به خاطر بیاورید) موقعی را که پروردگارت به فرشتگانی وحی کرد که من با شما هستم، کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید. بزودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم. ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید و دست و پای آنان را از کار بیندازید. این به خاطر آن است که آنان با خدا و پیامبرش ﷺ دشمنی ورزیدند و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی کند (کیفر شدیدی می‌بیند). خداوند شدید العقاب است.

این (مجازات دنیا) را بچشید و برای کافران مجازات آتش (در جهان دیگر) خواهد بود.

ابن عباس گفته است: هنگامی که روز بدر فرا رسید و دو سپاه برای جنگیدن صف بستند، ابوجهل گفت: خدایا شایسته‌ترین ما به پیروزی را پیروز کن. و مسلمانان هم از خداوند درخواست یاری کردند.

گفته شده: هنگامی که پیامبر ﷺ به شمار فراوان مشرکان و شمار اندک مسلمانان نگاه کرد - مشرکان سه برابر مسلمانان بودند - رو به قبله کرد و فرمود: «خداوند! آنچه به من وعده دادی به انجام رسان. خدایا! اگر این گروه نابود شوند، در روی زمین پرستش نمی‌شوی.»

پیامبر ﷺ همچنان پروردگارش را صدا می‌زد در حالی که دستانش را (به سوی آسمان) دراز کرده بود، تا این که ردایش از روی شانه‌هایش بر زمین افتاد و خداوند پیروزی را فرو فرستاد.

طبرسی گفته است: این روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

هنگامی که شب بدر فرا رسید، خداوند خواب سبکی را بر یارانش مستولی کرد و

ایشان با یارانش در جایی فرود آمده بودند که ماسه زیادی داشت و پا بر روی آن نمی‌ایستاد و خداوند بارانی اندک و پشت سر هم را بر آنان فرو فرستاد به طوری که زمین را به هم چسباند و قدمهایشان را ثابت کرد، ولی باران بر قریش مانند دهانه مشک می‌بارید و خداوند ترس را در دلهای آنان انداخت.^(۱)

«اذ تستغيثون»؛ یعنی به پروردگارتان پناه می‌برید و از وی درخواست پیروزی می‌کنید، زیرا پناهگاهی نداشتید تا به آن پناه ببرید جز تضرع و زاری به درگاه خداوند و درخواست پیروزی از او، تا سختی و بدحالی شما را برطرف و به شما کمک کند و خداوند هم دعای شما را مستجاب کرد و شما را به وسیله نفعه قدوسی خود یاری داد، همان گونه که فرمود:

«اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه»^(۲)

این مردم پایدارند که خدا بر دلهایشان نور ایمان نگاهشته و به روح قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانیده است.

فرشتگان با نفعه قدوسی از سوی خداوند نازل شدند و آن را در دلهای مؤمنان می‌دیدند تا صلابت و شجاعتشان زیاد شود، همان گونه که جَبَّایی گفته است:

«همانا فرشتگان به طور مستقیم نجنگیدند، ولی به مسلمانان قوت قلب می‌دادند.

آنان مسلمانان را به پیروزی و تأیید، بشارت می‌دادند و روحیه آنان را تقویت می‌کردند.»^(۳)

خداوند متعال فرموده است: *تال جامع علوم انسانی*

«وما جعله الله الا بشري ولتطمئن به قلوبكم وما النصر الا من عند الله»

پس یاری رسانی به وسیله فرشتگان به معنای وعده فرود پیروزی از نزد خدای متعال است. در نتیجه دلهای با ایمان به وسیله این وعده آرام می‌گیرد و سخن او: «اذ يوحى ربك الى الملائكة اتي معكم فتبتوا الذين آمنوا» گواه این معناست و این وظیفه فرشتگان بود؛ ثابت

۱. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۲۵.

۲. مجادله / ۲۲.

۳. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۲۵.

کردن دل مؤمنان و لرزاندن مشرکان «سألني في قلوب الذين كفروا الرعب».

این مقدار از پیروزی مؤمنان در هنگامه سختی، یقینی است؛ یعنی نیرو بخشیدن به دل‌های با ایمان و سست کردن دل‌های بی‌ایمان و کافر. پس مؤمن، با صلابت، چابک، زیرک، دلیر و بی‌باک است و کافر، خودستای، بدخوی و شکست‌پذیر است. این حکم خداست که در میان بندگان جاری است:

«بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهق»^(۱).

بلکه ما حق را بر سرِ باطل می‌کوبیم، پس آن را درهم می‌شکنند، و بناگاه

باطل محو و نابود می‌گردد.

«إذ يغشيكم النعاس أمنة منه»، زیرا کسی که ترسان و هراسناک است خواب او را فرا نمی‌گیرد، ولی خداوند متعال آن روز بر مؤمنان منت گذاشت و خواب سبکی را بر آنان مستولی کرد، تا روانشان راحت و خاطرشان آرام شود.

«و ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان»؛ یعنی کثافت (آلودگی) و وسوسه شیطان را از دل‌هایتان ببرد.

«و ليربط على قلوبكم» - یعنی تا دل‌های شما را محکم کند - «و يثبت به الأقدام» (و گام‌هایتان را استوار).

«اذ يوحى ربك الى الملائكة اني معكم فثبتوا الذين آمنوا. سألني في قلوب الذين كفروا الرعب» و این همان ثابت قدم بودن است که بازوی مؤمنان را نیرو می‌بخشد و این تضعیف و سست کردن مشرکان است که توان را از بازوی آنان می‌ستاند.

«فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم كل بنان»؛ ضربه‌ها را بالاتر از گردن (بر سر دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتان‌شان را قطع کنید.

آیا این دستور خطاب به فرشتگان است؟ - همان گونه که بیشتر اهل تفسیر به ظاهر برآند - یا دستور به مؤمنان است که امر شدند تا سرودست کافران را جدا کنند و به وسیله وارد کردن عذاب بر آنان از بالای سر و از روبرویشان به آنان مجال و میدان ندهند؟

فخر رازی گفته است:

«صحیحترین دیدگاه همین است، زیرا روشن است که خداوند متعال فرشتگان را برای جنگ مستقیم و رویاروی نفرستاد.»^(۱)

زیرا این خلاف روش خداوند در تکلیف است و فرشتگان فقط برای مژده (پیروزی) و ثابت نگاه داشتن قدم مؤمنان فرود آمدند.

در همین باره سخن پیامبر ﷺ به یارانش گذشت که فرمود: «کمرها را محکم ببندید، چشمانتان را بر هم گذارید و دندانهایتان را بر هم بفشارید.»

«ذلک بأنهم شاقوا الله ورسوله»؛ یعنی در برابر خدا ایستادگی کرده و سرسختی نشان دادند و با پیامبر از درِ عناد در آمدند.

«و من يشاقق الله ورسوله فإن الله شديد العقاب»؛ و هر کس در برابر خدا و پیامبرش ایستادگی کند (کیفری شدید می بیند). خداوند شدید العقاب است.

«ذلکم - یعنی اکنون که در دنیا کشته و اسیر و شکنجه می شوید - فذوقوه (پس بچشید آن را) و انّ للكافرين (و برای کافران) - پس از این عذاب دنیوی - عذاب النار، عذاب آتش جهنم است.

و آن روش و حکم خداوند بود که در میان آفریدگانش جاری شد: هر کس با خدا مخالفت و دشمنی کند و در زمین تکبر نماید بزودی خواری و پستی گریبانگیرش می شود.

«انّ الذين كذبوا بآياتنا و استكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء»^(۲)

همانا آنان که آیات خدا را تکذیب کردند و از روی کبر و نخوت سر بر آن فرود نیاوردند، هرگز درهای رحمت آسمان به روی آنان باز نشود.

«و اما الذين استكفروا و استكبروا فيعدّ لهم عذاباً أليماً»^(۳)

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۱۳۵.

۲. اعراف/ ۴۰.

۳. نساء/ ۱۷۳.

و کسانی که از بندگی خدا سرپیچی و سرکشی کردند، خداوند آنان را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد.

* * *

اسلوب سخن دربارهٔ موضعگیری مسلمانان در میدان جنگ ادامه می‌یابد که با صلابت و شدت و در یک صف استوار و مجتمع و ثابت قدم با دشمن روبرو می‌شوند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْاَدْبَارَ ۱۵
وَمَنْ يُوَلَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دَرَبَهُ الْاَلَا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالِ الْاُو مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُسَ الْمَصِيرُ ۱۶»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان جنگ روبرو می‌شوید به آنها پشت نکنید.

و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) باشد - (چنین کسی) گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و مأوای او جهنم و چه بد جایگاهی است.

زَحْف: یعنی راه رفتن با سنگینی، برگرفته از حرکت خزندگان که بر روی زمین بنرمی می‌خزند و به آرامی و سنگینی راه می‌روند. بدین معناست حرکت سپاهیان به سوی دشمن که به صورت انبوه و با سنگینی انجام می‌شود. نصب «زَحْفًا» به سبب این است که در جمله نقش حال را دارد؛ یعنی (هرگاه) با دشمن با حرکتی سنگین برخورد نمودید.
تَحَرَّف: یعنی مایل شدن به یک طرف، برگرفته از «حَرَف» که به معنای کنار و طرف هر چیز است.

تَحَيِّز: تمایل و پیوستن به گروهی دیگر از جنگجویان. تحیز نوعی تغییر محل جنگ برای تقویت است، نه فرار از مقابل دشمن.

تَحَرَّف و تحیز از حيله‌های جنگی است. هر کس موضعش را رها کند تا موضع بهتری انتخاب کند، این از روشن بینی او در جنگ است و جنگ چیزی جز تاخت و تاز و نیرنگ نیست.

«باء»: برگشت. کسی که به دشمن پشت کرد در معامله‌اش زیان نمود و به سوی خشم خداوند بازگشت و این کار جز ناتوانی و فروپاشی چیز دیگری نیست.

* * *

در این جا تنبیهی زیبا در سطح توانایی بندگان و اندازه تأثیر خواست و اراده آنان درباره آنچه که عزم کرده و انجام می‌دهند، وجود دارد. البته اراده انسان در کنار اراده خداوند متعال در ایجاد موجودات، اندک و ناچیز است، زیرا در هستی، هیچ اثرگذاری جز خدا نیست و او پروردگار و آفریننده هر چیزی است. شما و آنچه را که انجام می‌دهید، آفریده‌است.

بنابراین، دست خداوند است که از پشت پرده، میدان جنگ را اداره می‌کند و دشمنان مسلمانان را می‌کشد و به سوی آنان تیراندازی می‌کند و تیرش به هدف می‌خورد و مسلمانان به پاداش امتحان می‌رسند، زیرا خداوند متعال می‌خواهد به وسیله امتحان نیکو به آنها نیکی کرده و از بخشش و رحمت خویش به آنان ثواب دهد.

بنابراین: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ، وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ

اللَّهُ رَمَى. وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۷»

این شما نبودید که آنان را کشتید، بلکه خداوند آنان را کشت. و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنان) پاشیدی، بلکه خدا پاشید و خدا می‌خواست مؤمنان را به این وسیله به خوبی بیازماید. خداوند شنوا و داناست.

شنوا است، زیرا فریادرسی و درخواست «پیروزی نزدیک» شما را می‌شنود. دانا است، زیرا حال شما و آنچه در روان بشر وجود دارد، مانند سستی و ترس در برابر سختیها و گرفتاریها را می‌داند.

«ذَلِكُمْ وَ اَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ۱۸»

سزوشت مؤمنان و کافران همان بود که «دیدید و خداوند نقشه‌های کافران را مست می‌کند.

این عنایتی دیگر پس از عنایت اول است: یعنی تدبیر الهی با کشتن دشمنان و

تیراندازی خداوند به سوی آنان به وسیله شما و مورد لطف قرار دادن شما توسط آزمایش نیکو و پاداش خوب تمام نمی‌شود، بلکه علاوه بر این، سست نمودن نیرنگ کافران و شکست برنامه ریزها و برآوردهای آنان برای مبارزه با اسلام و مسلمانان را به آن می‌افزاید.



در این جا بناچار باید بحث کوتاهی دربارهٔ مسألهٔ «خلق افعال» و اندازهٔ اثرگذاری خواست و ارادهٔ بنده در برابر تأثیرگذاری اراده و خواست خداوند در آفرینش اشیا داشته باشیم.

بی‌گمان خداوند آفرینندهٔ هر چیزی است و هیچ اثرگذاری در هستی جز خدا نیست. پس توانایی انسان در تأثیرگذاری بر آفرینش و ایجاد کجاست؟

از بدیهیات عقلی است که انسان در این زندگی در هر کاری که انجام می‌دهد، مالک خواست و اختیار خویش است و پیامد کارهایش و چند برابر آنها از خوب یا بد، سرزنش یا ستایش به خودش باز می‌گردد، ولی توانایی انسان در انجام کارهایش فقط به گوشه‌ای اندک از شرایط آفرینش برمی‌گردد، زیرا بیشتر شرایط و عوامل اثرگذار در ایجاد اشیا، خارج از خواست و اختیار انسان است؛ مثلاً کاشتن گیاه در زمین به توانایی انسان در قراردادن دانه در دل خاک و آب دادن آن و آن را در معرض اثرگذاری عاملهای طبیعی قراردادن بستگی دارد و این خود، زمینهٔ رشد آن و سایر عاملهای اثرگذار در رویاندن گیاه است، تا این که دانه به مرحلهٔ ثمردهی برسد. همهٔ اینها عاملها و اثرگذارهای طبیعی هستند که از اختیار انسان خارج است، و توانایی انسان تنها در قرار دادن دانه در معرض آن عوامل است.

از این گذشته، همهٔ عاملهای اثرگذار در جهان طبیعت با اجازهٔ پروردگارشان اثر خود را می‌گذارند و آن عبارت است از کمک رسانی پروردگار به این عوامل به وسیلهٔ افاضه و استمرار این افاضه تا هنگام اثرگذاری. بنابراین، هیچ اثرگذاری در هستی نیست مگر آن که اثرگذاری در گرو اذن فعلی از سوی خداوند سبحان است؛ یعنی ادامهٔ فیض بر آن اثرگذار با این ویژگی: ویژگی اثرگذاری در اثرگذار و اثرپذیری در اثرپذیر. و خداوند این

ویژگی را از اثرگذار در حالت اثرگذاری، که در قرآن از آن به «اذن» تعبیر شده است، نمی‌گیرد.

علاوه بر این، استمرار فیض، ویژه عاملهای اثرگذار و اثرپذیر در جهان طبیعت نیست، بلکه در خود انسان نیز جاری است. تمام ماهیچه‌های فعال که از تحریکات عصبی منتهی به مغز اثر می‌پذیرند و حتی نیروی اراده و خواست انسان، همه داخل در چهارچوب این قانون هستند: قانون اذن عمومی خداوند.

پس انسان هیچ کاری را انجام نمی‌دهد مگر این‌که آن کار در گرو و اذن خداوند متعال است؛ یعنی ادامه فیض الهی در امکان اثرگذاری.

آری، حکم خداوند در آفریدگان جاری است، هر گاه انسان بخواهد کاری انجام دهد، خداوند به او امکان انجام آن کار را می‌دهد و اگر خداوند خواست او را باز دارد، به وسیله قطع افاضه بر او در هنگام انجام کار، مانع او می‌شود. پس مادامی که به او افاضه می‌کند به او اذن می‌دهد و این اذن و ادامه افاضه به انسان امکان می‌دهد تا آنچه را که می‌خواهد انجام دهد.

بنابراین، فقط اراده و خواستن از طرف انسان است - و هم اوست که طبق خواست خداوند دارای اختیار است - و تکوین (خلق و ایجاد) یعنی آنچه انسان می‌خواهد انجام دهد، در گرو اذن الهی است و تحقیقاً سنت و حکم خداوند بر این جاری شده که انسان بتواند آنچه می‌خواهد انجام دهد؛ یعنی خداوند به او اذن می‌دهد و مانع را از سر راه برمی‌دارد.^(۱)

پس خداوند خواسته است که ارادهٔ اذنیش همراه خواست انسان در ایجاد کارهای اختیاری او باشد و هرگاه انسان خواست کاری انجام دهد، انجامش می‌دهد؛ یعنی به محض این که انسان انجام کاری را اراده کرد، خداوند هم امکان انجام آن را به انسان می‌دهد.

پس در واقع امر، آنچه از کارهای تکوینی (آفرینشی و ایجادی) انسان انجام می‌گیرد،

۱. همانند این تعبیر در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است. رک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۱.

همانا به وسیله خواست و طبق اختیار انسان است، ولی اثرگذار در هستی و تحقق، مطلقاً غیر از انسان است. به همین جهت، پیامد کارهای، شایست و ناشایست انسان، به خودش باز می‌گردد.

و این همان معنای «أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» است: خواستن از طرف انسان و اثرگذاری از طرف خداوند؛ یعنی به اذن خداوند. به این وسیله اندازه‌توان انسان در خلق و ایجاد اشیاء و کارهای منسوب به خودش آشکار می‌شود.

بنابراین، هیچ اجباری نیست - آن‌گونه که اشعری می‌گوید - و نه واگذاری مطلق - آن‌سان که معتزلی می‌گوید - بلکه چیزی است در میان این دو؛ همان‌طور که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است^(۱).

و ما مسأله استطاعت و توانایی را به طور عمیق و همه‌جانبه در بحث آیات متشابه شکافته‌ایم.^(۲)



شاید بگوییم: دخالت اذن پروردگار در امکان انجام کارهای گزینشی از انسان، در مورد مؤمن یا کافر فرقی نمی‌کند. پس در مثل قول خدای متعال: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُ أَذْرِي وَمَا لَكِنَّ اللَّهُ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا» چه برتری برای مؤمنان وجود دارد؟ زیرا این آیه بر فضیلتی دلالت دارد که خداوند آن را فقط به مؤمنان ارزانی داشته است.

ولی برتری فقط در انتخاب نیکوست، سپس در توفیق پروردگار و راهنمایی و آسان کردن کار برای مؤمنان، زیرا خداوند گامهای آنان را ثابت کرد و آنان را به جهاد در راه خودش موفق نمود و در پایان آنان را پیروز کرد و دشمنانشان را با رسوایی شکست داد.



سپس خطاب را متوجه مشرکان کینه‌توز نموده و آنان را به سبب کوتاهی کردن در

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۰، حدیث سیزدهم.

۲. رک: التمهید، ج ۳، ص ۱۷۴ به بعد.

جهت خداوند و ایستادگیشان در برابر حق آشکار، و تحمّل پیامدهای آن تجربه دردناک، بسختی سرزنش می‌کند:

«ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح، و ان تنتهوا فهو خير لكم، و ان تعودوا نعد، و لن تغنى عنكم فتكم شيئا و لو كثرت، و ان الله مع المؤمنين ۱۹»

اگر شما خواهان فتح و پیروزی هستید به سراغ شما آمد و اگر (از مخالفت) خودداری کنید برای شما بهتر است و اگر بازگردید ما هم باز خواهیم گشت (اگر به مخالفت‌های خود ادامه دهید ما شما را گرفتار دشمن خواهیم کرد) و جمعیت شما هر چند زیاد باشد، شما را بی‌نیاز نخواهد کرد و خداوند با مؤمنان است.

پیش از این افتخار ابوجهل به قومش و فراوانی آنان به هنگام بیرون آمدن از مدینه برای جلوگیری از مسلمانان، و سخنش را - هنگامی که ابوسفیان به او پیام داد که بازگردند - شنیدی که گفت: به خدا سوگند بر نمی‌گردیم مگر این که وارد بدر شویم و سه روز در آن جا بمانیم و شترانی را سر ببریم و بخوریم و شراب بیاشامیم و زنان آوازه‌خوان برایمان بنوازند و تمام عرب از حرکت و گروه ما با خبر شوند، تا برای همیشه از ما بترسند و همراهانش نیز موافقت کردند. پس به قومش فرمان حرکت داد^(۱).

همچنین سخنش را - هنگامی که کمی یاران پیامبر ﷺ را دید - شنیدی که گفت: اینان به اندازه خوردن سر یک گوسفند وقت نمی‌گیرند. اگر بندگانمان را به سوی آنان می‌فرستادیم، آنان را با دست خالی دستگیر می‌کردند^(۲).

و سخنش را به حکیم بن حزام - که به عنوان فرستاده عتبه برای برگرداندن ابوجهل آمده بود - نیز شنیده‌ای که گفت: هرگز بر نمی‌گردیم تا خدا میان ما و محمد داوری کند^(۳).

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۲۷.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۵.

همچنین هنگامی که سپاه اسلام و کفر صف بستند، ابوجهل شروع به درخواست پیروزی (از خدا) کرد و یقین داشت که از سوی خداوند برای او پیروزی می‌آید و می‌گفت: خدایا هر کدام از ما بیش از همه قطع رحم می‌کند و بیش از همه کارهای ناشایست انجام می‌دهد، فردا او را در ساعت نابود کن و او مُسْتَفْتَح بود^(۱)؛ یعنی او (در واقع) برای پیروزی دشمنش و بر ضدّ خودش دعا کرد و (سرانجام) فتح و ظَفَری که درخواست کرده بود، آمد.

در حدیث ابوحزمه است که ابوجهل گفت: خدایا، ای پروردگار ما! آیین ما کهن و قدیمی است، ولی آیین محمد یک آیین تازه و خام است. هر کدام از این دو آیین نزد تو دوست داشتنی‌تر است، امروز پیروانش را پیروز گردان^(۲).

این آیه بر اساس دعای یاد شده آمد که: «إِن تَسْتَفْتِحُوا» یعنی اگر برای پیروزی یکی از دو گروه که بر حق و راه یافته‌تر است، درخواست کمک و یاری می‌کنید - «فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ» - پیروزی‌ای که درخواست کردید، آمد. و آن پیروزی محمد ﷺ و یارانش بود، زیرا آنان اهل حق و راه یافته‌ترین دو گروه هستند، ولی «إِن تَسْتَهْوُوا»، اگر از سرکشی و گمراهیتان دست بردارید، «فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ برایتان خوش عاقبت‌تر است. «أَمَّا إِنْ تَعُوذُوا نَعِدُ»، اگر برگردید و بر ستیزه جویی و سرسختی پافشاری کنید، ما هم بازگشته و شما را نابود می‌کنیم و گروه شما هیچ سودی به حالتان نخواهد داشت، اگر چه فراوان باشند. «وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و همانا خداوند در هر حال و هر زمان با مؤمنان است.



پس از آن، نوبت به اندرز و راهنمایی مؤمنان می‌رسد تا بر راه راست باقی بمانند و خواسته‌های نفسانی، آنان را از راه به در نبرد و در نتیجه شکست بخورند.



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَانْتُمْ

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۳۱.

تسمعون ۲۰ و لا تكونوا كالذين قالوا سمعنا و هم لا يسمعون ۲۱ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ البُكْمَ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ ۲۲ و لو علم الله فيهم خيراً لأسمعهم و لو أسمعهم لَتَوَلَّوْا و هم معرضون ۲۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ و لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ و اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ و قَلْبِهِ و أَنَّهُ إِلَيْهِ تَحْشَرُونَ ۲۴ و اتَّقُوا فِتْنَةً لَأَصْبِحَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً و اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۲۵ و اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ، فَآوَاكُمْ و آيَدَكُمْ بِنَصْرِهِ و رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۲۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ و الرَّسُولَ و تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۲۷ و اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ و أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ و أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۲۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا و يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ و يَغْفِرْ لَكُمْ و اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۲۹»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و سرپیچی ننمایید، در حالی که سخنان او را می‌شنوید.

و همانند کسانی نباشید که می‌گفتند: شنیدیم ولی در حقیقت نمی‌شنیدند. بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کفر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند.

و اگر خداوند خیری در آنها می‌دانست (حرف حق را) به گوش آنها می‌رسانید، ولی (با این حالی که دارند) اگر حق را به گوش آنها برساند سرپیچی کرده و روگردان می‌شوند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که مایهٔ حیاتتان است و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود و این که همهٔ شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد.

و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا

خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده‌اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.

و به خاطر بیاورید هنگامی که شما گروهی کوچک و اندک و ضعیف در روی زمین بودید آن چنان که می‌ترسیدید مردم شما را برابند، ولی او شما را پناه داد و یاری کرد و از روزیهای پاکیزه بهره‌مند ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید، در حالی که متوجهید و می‌دانید.

و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنان که از عهده امتحان برآیند) نزد خداست.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می‌پوشاند و شما را می‌آمرزد و خداوند فضل و بخشش عظیم دارد.

این آیه‌ها احساسات مسلمانان را برمی‌انگیزاند و آنان را در معرض روشنی حق که هیچ تردیدی در آن نیست، قرار می‌دهد و آن تسلیم بی‌چون و چرا در برابر دستورهای پیامبر است و این که برای فرمانبری کامل از آنچه او می‌فرماید، در آمادگی کامل باشند، و این که هیچ چیز آنان را از اطاعت شریعت روشن باز ندارد، زیرا غفلت از این کار زیان بزرگی دارد که گرفتاری آن سرانجام به خود آنان باز می‌گردد. اما اگر دارای آگاهی کامل و پرهیز زیاد و تسلط کامل به زوایای دین و عمل کامل به آن باشند، این ویژگیها به زیرکی در دین و روشن شدن نور هدایت در دلها منجر می‌شود، آن گاه در امور گوناگون، حقایق برایشان آشکار می‌شود. در نتیجه با نور الهی نگاه می‌کنند و با راهنمایی مستقیم او راهشان را به پیش می‌برند، همان گونه که فرمود: «ان تقوا الله يجعل لكم فرقاناً»؛ اگر تقوای الهی داشته باشید خداوند برای شما راه خروج از مشکلات را قرار می‌دهد.

این بود گزیده آیات (دهگانه مذکور) و حاصل آنها که قرآن در همه آموزشهای

خویش آنها را هدف خود قرار می دهد.

«یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه - یعنی از پیامبر ﷺ روی برنمایید - و انتم تسمعون - یعنی می فهمید آنچه که شما را به آن دعوت می کند - ولا تكونوا کالذین قالوا سمعنا - فهمیدیم - وهم لا یسمعون - نمی فهمند، زیرا آنان پند و اندرز را با دلشان دریافت نکرده اند. از این رو، از آن آگاهی ندارند، بلکه فقط آن را شنیده اند بدون آگاهی (از محتوای آن).

خداوند در این جا برای کسانی که سخن را می شنوند ولی معنای آن را در نمی یابند، مثلی می زند و آن این که آنان از چهار پایان پست ترند: «ان شر الدواب - یعنی بدترین جانداران - عندالله - در نزد خدا آنهایی هستند که - الصم البکم الذین لا یعقلون - کرو لاند و اندیشه نمی کنند».

شر - در این جا - افعال التفضیل است. اصل آن اشر است، ولی همزه اش به سبب کاربرد زیاد حذف شده و معنایش پست تر و فرومایه تر است و معنایش این نیست که در میان جانداران شر و بدی هست تا این که (بگوییم) این انسانها از آنها بدترند، بلکه معنایش این است که آنان در رتبه ای پایین هستند که پایین تر از رتبه جانداران گنگ و بی خرد است.

«الصم»: جمع اصم؛ یعنی کسی که نمی شنود.

«البکم»: جمع بکم؛ یعنی کسی که سخن نمی گوید.

«والذین لا یعقلون»، دلیل بدتر بودن و علت کر و لال بودن را بیان می کند، زیرا کسی که درباره امور زندگی انسانی ارزشمندش اندیشه نمی کند و فقط همتش پر خوری و رسیدن به چیزهای بی ارزش دنیای پست است، او و جانداران گنگ همانندند، بلکه اینان گمراهترند.

پس خداوند در این جا به کران و لالان بی خرد «الصم البکم الذین لا یعقلون» از نظر حس و خیال، صورت چهار پا داده است، و در حقیقت آنان چنین هستند. آنان در واقع چهار پایانی هستند با سایه انسان، بلکه از آنها هم بدترند! زیرا چهار پایان گوش دارند، ولی جز کلماتی مبهم نمی شنوند، زبان دارند، اما به صداها قابل فهمی نطق نمی کنند، جز

این که چهار پایان به وسیله غریزه‌شان در آنچه که به امور زندگی حاضر و ضروریشان مربوط است، راهنمایی می‌شوند. اما این چهار پایان (انسان‌نما) به ادراکشان که از آن سود نمی‌برند، واگذار شده‌اند، پس اینان قطعاً از چهار پایان بدترند.

«ولو علم الله فيهم خيراً لأسمعهم»؛ اگر خداوند در آنان خیری می‌دید، آنچه را که گوشه‌ایشان می‌شنوند، آن را به دلهاشان می‌شنواند و دلهاشان را گشایش می‌داد، ولی خداوند سبحان در آنها نه خوبی دید و نه میل به راهنمایی شدن، زیرا استعدادهای فطری خود را برای گرفتن و جواب مثبت دادن، تباه نمودند. در نتیجه خداوند هم دل‌های آنان را نگشود و سرشت خراب شده آنان را (بازسازی نکرد).

«ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون»؛ اگر خداوند آنان را به گونه‌ای قرار می‌داد که با خردشان حقیقت آنچه به سوی آن دعوت می‌شوند، بفهمند - با این حال که آنان غافلند و بر نافرمانی پافشاری می‌کنند - باز دلهاشان را برای حقیقت نمی‌گشودند و به آنچه فهمیده بودند، جواب مثبت نمی‌دادند؛ یعنی به آنچه حواسشان از پند و اندرز و راهنمایی دریافته بود، اعتنا نمی‌کردند و راهنمایی فطرتشان را که به استجاب و گرفتن، دعوت می‌کرد، رد می‌نمودند.

«وقالوا قلوبنا غلقت بل لعنهم الله بكفرهم فقليلاً ما يؤمنون»^(۱)؛ «و گفتند: دل‌های ما در غلاف است. خداوند آنان را به خاطر کفرشان از رحمت خود دور نموده‌است. پس کمتر ایمان می‌آورند.» زیرا ممکن است عقل دریابد، ولی دل بسته جواب مثبت ندهد. پس اگر به آنان می‌شنوید به گونه‌ای که بفهمند، باز هم از جواب مثبت و فهمیدن سر برمی‌تافتند. استجاب یعنی شنیدن درست. و چه بسیارند کسانی که خردشان در می‌یابد، ولی دلشان بسته است و اجابت نمی‌کند.

«يا أيها الذين آمنوا استجبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم»، همان گونه که گفتیم استجاب یعنی شنیدن درست و آگاهی کامل و مؤثر که به ژرفای (دل) نفوذ کند. شکی نیست که پیامبر آنان را به چیزی فرا می‌خواند که آنان را زنده کند، و آن دعوت

به یک زندگی تمام عیار و به تمام معنا وجود. پیامبر آنان را به عقیده‌ای دعوت می‌کرد که دل و خردشان را زنده و آن را از خستگی و سنگینی جهل و خرافات و فشار پندارهای باطل و افسانه‌ها و بندگی خوار کننده غیر خدا آزاد می‌کند و آنان را از پیروی شهوات بی‌ارزش می‌رهاند.

پیامبر ﷺ آنان را به آیین پاکیزه و گسترده که آزادی انسان را از یوغ خواری فریاد می‌زند و بزرگداشت و برتری انسان را در تمام هستی اعلام می‌کند، فرامی‌خواند. دینی که از سوی پروردگار متعال صادر شده است، و یواهمه بشر در برابر این آیین، مساوی و در یک صف هستند. آیینی که فردی را بر مردمی، طبقه‌ای را بر ائمتی، جنسی را بر غیر جنس خود و قومی را بر غیر قوم خویش تحمیل نمی‌کند بلکه همه در سایه شریعت خداوند، پروردگار بندگان، آزاد و مساوی هستند.

پیامبر ﷺ آنان را با استعانت از عقیده و روش و اعتماد به دین پروردگارشان، به نیرومندی، گرمی بودن و برتر بودن دعوت می‌کند.

پیامبر ﷺ آنان را به آزادی از بندگی بندگان به بندگی پروردگار فرامی‌خواند. پیامبر ﷺ آنان را به جهاد در راه خدا برای بالا بردن حکم الهی در زمین و تثبیت خداوندی خدا در زمین و زندگی مردم، و درهم شکستن عبادت دروغین بندگان و این متجاوزان بر حریم خداپرستی و حاکمیت و قدرت خداوند در زمین فرامی‌خواند.

به حقیقت این دین، روش یک زندگی کامل است، نه تنها یک عقیده پنهان؛ یک روش واقعی که زندگی در سایه آن رشد می‌کند و می‌بالد، و انسان در سایه آن، لذت زندگی را احساس می‌کند، زیرا انسان در سایه این دین به طور کامل از بت ماده پرستی و از چنگال پندارهای باطل و خرافات آزاد می‌شود.

آری این است زندگی پاکیزه که انسان آن را جز در سایه شریعت الهی پیدا نمی‌کند:

«من عمل صالحاً من ذکر او انشی و هو مؤمن فلنحییته حیاة طیبة ولنجزیتهم
اجرهم باحسن ما كانوا يعملون»^(۱)

هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را با زندگی پاکیزه‌ای زنده می‌داریم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.

* * *

«و اعلموا انّ اللهَ يحول بين المرء و قلبه، و أنّه اليه تحشرون ۲۴»

این آیه تهدیدی است تند و گزنده برای کسانی که با دستور خدا مخالفت می‌کنند و دین خدا را پشت سرشان می‌اندازند، در نتیجه دچار گزنده‌ترین کیفر می‌شوند، بدین گونه که بین آنان و حواس بلند و شریف انسانی‌شان مانعی ایجاد می‌شود و فراموش می‌کنند که انسان هستند و از بزرگواری و برتری خویش غافل می‌شوند. اینان کرامت و فضیلتی را که خداوند به واسطه آن دو، انسانها را جانشین خود قرار داده، فراموش می‌کنند.

خداوند فرموده: «ولا تكونوا كالَّذين نسوا اللهَ فأنساهم انفسهم»^(۱)؛ «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند هم آنان را از یاد خودشان برد.» این همان خود فراموشی و از یاد بردن انسانیت است. این است معنای حائل شدن بین انسان و قلبش، زیرا قلب انسان همان شخصیت انسانی واقعی پنهان در پشت این پوست ظاهری اوست.

در باره این آیه و وجوهی که در توجیه آن گفته شده است، در کتابمان التمهید در بحث آیات متشابه سخن گفته ایم^(۲).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
□□□

۱. حشر/۱۹.

۲. معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۲۳۹.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی